

شب بخارا

بر این رواق زبرجد نوشته اند به زر

که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند

دیشب، محفل انس " شب بخارا" به همت خاطره شیبانی، استاد زبان و فرهنگ فارسی دانشگاه یورک، در «فاندرز کالج» برگزار شد. در این مراسم صمیمی که برای قدردانی از زحمات علی دهباشی، سردبیر فصلنامه «بخارا» برگزار شده بود؛ حورا یآوری، همایون کاتوزیان و محمود آموزگار درباره اهمیت فعالیت های فرهنگی دهباشی سخن گفتند. یآوری بر ابهت و عظمت فرهنگ ایرانی تاکید کرد، فرهنگی که حد و مرز جغرافیایی ندارد و محققان و پژوهشگران زبان پارسی و فرهنگ ایرانی، در داخل و خارج کشور، در ایران و افغانستان و تاجیکستان و هندوستان و ... دهه هاست دلمشغول بسط و بالندگی بیشتر آن اند. زحمات بی شائبه دهباشی در این راستا، از منظر یآوری، چشمگیر و رشک برانگیز و کم نظیر است.

کاتوزیان، از خاطرات خود با دهباشی گفت، از زمانی که وی «کلک» را در می آورد تا روزگاری که «بخارا» را منتشر می کند؛ همچنین بر اهمیت «شب های بخارا» تاکید کرد، شب های فرهنگی ای که به همت دهباشی، به رغم تمام تضییقات و محدودیت ها و بادهای ناموافقی که می وزد، با تدبیر و اهتمام دهباشی برگزار می شود، شب هایی که در آن عموم اهالی فرهنگ برجسته و سرشناس ایرانی حضور می یابند.

پس از کاتوزیان، محمود آموزگار، از مشکلات پیش روی کار فرهنگی و صنعت نیمه جان نشر در ایران سخن گفت. به روایت او، در چنین شرایطی، جدّ و جهدهای فرهنگی دهباشی، کاری کارستان و سترگ است.....

علی دهباشی، آخرین سخنران این محفل روح نواز بود. وی ضمن تشکر از برگزارکنندگان و شرکت کنندگان در این نشست، برخی از خاطرات تلخ و شیرین سالهای فعالیتش در «کلک» و «بخارا» را بازگو کرد؛ از سختی ها و موانع برگزاری «شب های بخارا» گفت؛ از هجمه هایی که در این سالیان به او و «بخارا» شده، از متوازن و جامع الاطراف بودن «شب های بخارا» گفت؛ از اینکه در این شب ها، هم به داریوش شایگان و اخوان ثالث و به آذین پرداخته شده، هم در برنامه «چهار شب با قرآن»، مصطفی محقق داماد و مصطفی ملکیان و محمد علی موحد، سخنرانی کرده اند. با اتمام سخنرانیها، جلسه پرسش و پاسخ برگزار شد و پس از آن برنامه "شب بخارا" در تورنتو به پایان رسید.

خشنودم که چند سال پیش مقاله «حجم زندگی در مرگ» در ابتدا در «بخارا» انتشار یافت و پس از آن در کتاب «در سپهر سپهری» ام منتشر گشت. طی سالیان اخیر، از خوانندگان پرو پا قرص «بخارا» بوده، عموم شماره های منتشر شده را خوانده و بهره های فراوان برده ام. بارها در خلوت، همت و حمیت و جدیت و صداقت جناب دهباشی را ستوده ام. هر چند بالغ بر ۶،۵ سال است که ایران نیستم و توفیق حضور در «شب های بخارا» را ندارم، در عین حال، با خواندن مقالات «بخارا» عمیقا حس می کنم در ایران فرهنگی دم می زنم و سیر آفاق و انفس می کنم، ایرانی که مرزهای فرهنگی اش بسی گسترده تر از مرزهای جغرافیایی آن است.

پس از اتمام برنامه، هنگامی که به اتفاق تنی چند از دوستان همدل، دانشگاه یورک را ترک می کردیم، با خود می اندیشیدم چقدر خوب است که خانه فرهنگ فراخ است و حد و مرز ندارد، چقدر خوب است برای اینکه در زمره اهالی فرهنگ در آیی و به کار و بارت مشغول شوی، نباید از کسی و نهادی اجازه بگیری؛ چقدر خوب است، لزومی ندارد کسی که در حوزه فرهنگ ایران کار می کند، ساکن ایران باشد؛ چقدر خوب است که می توان در این سوی کره خاکی به کنجی خزید و تحقیق و تتبع کرد و قلم زد و نوشت و تدریس کرد و کتاب منتشر کرد و به آسمان پر ستاره چشم دوخت و «شب و روز و هنوز» را دوره کرد و روزگار را سپری کرد